باعث
بتوفیق رنگین نمائی یاسمین چمن
خانۂ خیال
معروف بہ
در مطبع عالی گلزار محمدی طبع شد
بار دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

گل کردن غنچهٔ سربستهٔ تحریر بی نظیر هوائی معبودی و مسجودیست که نخل
موزون قامت قلم اعجاز رقم در چمن فسحت سرای حمدش هیچ پیرو ثنا
بدلربائی علم افراز و سر تشیدلی تقریر دلپذیر برای نعت محمود
مسعودیست که حجله نشینان بنفشه کاکل الفاظ و پردگیان سنبلین موی
نکات در خیابان بین السطور باندازِ خوشخرامی در غرور ناز فرو آرع
و رولح بآئین اشتقاق نزاهت در آغوش آن سیراب حدیقهٔ حدوث
و امکان انشراح بخش دماغ اهل زمین و آسمان ست و شمهٔ از شمائم
نسرین اخلاق بهار پرورش این واسطهٔ وجود کون و مکان مخلو
ساکنان قدسیان حدیقهٔ روح را طراوت بی اندازه آمدست گشته

آن که نور بیاض موجودات ست و کام ایمان را حلاوت تر و تازه از فیض
پرورش این افضل و اکمل کائنات یعنی صدر دیوان اصطفی احمد مجتبی محمد مصطفی
صلی الله علیه و آله الطاهرین و اصحابه الراشدین الی یوم الدین + عقود حکمت
آن شایع ست در اطراف + نقود دولت این رایج ست در امصار + رواق
منزلت قدرش چنان بلند افتاده + که کوته کند آنجا نهایت انظار + بشوق دیدن
این نقاب بکشاید + بجلوه گاه خواطر عرائس افکار + معطر شدن
مشام مشتاق وضیع و شریف بشنیدن نکهت عنبر فروش
فقرات لطیف شگفته روئی و دلگشائی گلستان سخن بروائح
و نفحات ستایش و ثنای بلند اقبالیست که بتازه کاری نسیم کرامتش
دانه گوهر در بطن صدف رونمای غنچه یاسمین است و خنده ریزی و تردماغی
چمن زار معانی بطراوت رشحات تعریف و توصیف سحاب نوالیست که
یاری بیان الطافش قطره شبنم بدامن گلها کار فرمای دُر ثمین خداوندی
که بگهر فشانی ابر سخایش دریای عمان از شرم کم مایگی آب ست و از خجلتِ
صبح لقایش گریبان هر ذره مشرق آفتاب غبار مرکب جولانش
رضوان بپرده چشم حور بیخته و خاک در ایوانش صبا در آستین غنچه
گل ریخته شیر پنجه زیر دست فرمانش بکشور کشائی عالم امکان بالانشین
خاتم سلیمانی و چار موجه گوهر احسانش در بهار پیرائی جسم و جان آبرو چشمه
زندگانی سنگینی کوه وقارش پشت گاو زمین ریش گرانباری و تلاطم
دریای صولتش حباب قالب تهی ساخته نفس شماری نظم خدیو
و شاه جهانی که از صلابت قدر + فشانده سم سمندش بروی ماه غبار

دمیکه صبح جنبشش جهان برافروزد ❊ فلک ز خور طبق زرد را آورد نثارش ❊
آتف هجوم ستیزش چو برق شعله‌فشان ❊ کف محیط عطایش چو ابر گوهربار ❊
ز موج آب کند پای باد در زنجیر ❊ اگر فگار شود برگ گل ز جنبش خار ❊ فشانده
خاک رخش تا صبا بدامن چین ❊ ز رشک خون جگر خورده نافه در تاتار ❊ بقهر
دست فشاند اگر بکون و مکان ❊ ز هم گسسته شود تار و پود لیل و نهار ❊
بهشیاری حمایتش کبک و تیهو را بر عقاب آهنی چنگ آهنگ ترک تازی ست
و بهواداری رأفتش صعوه و گنجشک را بر سر آشیان شاهین قصد بلند
پروازی از گران سنگی سایهٔ تمکینش کوه در صدای کمرشکستگی و از بلند آهنگی
شهباز عرشش نسر طائر نالهٔ آشنای پرشکستگی کیوان گردن فراز سرباخته
کمند تابدارش و ترک آسمان پنجم سپر انداخته تیغ آبدارش رباعی ز رمحش
که چو برق آب و تابی دارد ❊ با عمر مخالفان حسابی دارد ❊ تیغش چه عجب
اگر جهان افروزد ❊ چون قبضه بدست آفتابی دارد ❊ بفروغ شبستان
جلالش شمع نیّر درخشان بقندیل فلک افروخته و بدفع عین الکمال محفل
جمالش سویدای دل خوبان سپند آسا بمجمر سینه سوخته در بزم خوشی
دماغی از شوخی نکهت گل چین برابرو نشسته و در گلشن نازک مزاجی
از گرمی شعلهٔ آواز بلبل رنگ بر رو شکسته طارم عرش را پایهٔ مصرع
نعتش کتابهٔ ایوان ست و نسخهٔ تقدیر را فقرهٔ دعای دولتش بسملهٔ عنوان
دریا چون سائل کشتی بکف از دریوزه گران بزم عطای اوست و خورشید
مانند گدای کاسه در کف از زله‌ربایان خوان یغمای او با تشنائی بحر بخشش
او آب گهر موج خیز و بتمنا سرای تجلیات و جاهش آتش یاقوت

شعله انگیز اشارهٔ سرِ انگشتِ قضا قدر جمالش کلید کشورکشائی و خاتمه
فعلِ بکرانش هلال عید جهانگیری و عالم آرائی صبحِ پیشانی مشرق خورشید
اقبال و هلالِ ابرو مطلعِ انوارِ جمال دستی ید بیضا در آستین [illegible] جهان
تجلی جبین پنجهٔ گوهر افشان ابر و سحر عمان انفاسِ جان نواز بهار پرورش
اعجاز کیوان بارگاه مشتری نگاه مریخ جلال مهر جمال فرخنده اختر خجسته منظر
بدرِ منیر عطارد و بیهر نظم چمن از ابر جودش گر خورد آب ❊ بجای
غنچه آرد گوهرِ ناب ❊ کفِ دستش چو گردد گوهر افشان ❊ عرق ریزد جبینِ
ابرِ نیسان ❊ هواداران کویش ماه و خورشید ❊ بلاگردانِ رویش
ماه و خورشید ❊ بهروردی که از دلها برآورد ❊ عروس شادمانی
در بر آورد ❊ نهیبش گر ببیند فتنه در خواب ❊ فتد در لرزه چون کشتی بگرداب ❊
خطِ لوحِ جبینش سورهٔ نور ❊ غبارِ خاکِ راهش غازهٔ حور ❊ [illegible]
آبیارِ گلشنِ دل ❊ جمالش نوبهارِ گلشنِ دل ❊ گرافتد بر تو نور [illegible] چشم
تجلی جوشد از کاشانهٔ چشم ❊ اگر آید بروبش دیده از دور ❊ نماید چهره
فوارهٔ نور ❊ فلک سرگشته از شمشیر کینش ❊ زمین را لرزه از [illegible] جبینش
بزم عدل چون گردد ستمگاه ❊ کتان برقی زند در خرمن ماه ❊
صبح اگر باتفاقِ رایش نتافتی جبههٔ آفتاب ❊ انوارِ درخشندگی نیافتی
بهار اگر بهوایش نجوشیدی شاهدِ گل قبای نامیه نپوشیدی نظم
آن صاحبِ کرم که ز فیضِ نگاهِ او ❊ سحر از شرار موج زند ابر ارغوان ❊
بهر نظامِ سلسلهٔ این مکونات ❊ فرمانِ او چو حکم قضا بر سپهر و آن ❊
آنها که پا بکشورِ امکان نهاده اند ❊ دارند داغِ بندگیش بر جبینِ جان ❊ [illegible]

سپهر برین در دعای او به هر شام و صبح خیلِ ملایک وظیفه خوان ٭
در قالبِ ربعِ مسکون هندوستان بمنزلهٔ روحِ روان هست و
مصطفی آباد بندرت و غرابت بنیاد با دارناسی چند در چند شاهد
هندوستان هست اگر از باغهای مینو سوادش نسیمی بر برزخ دوزخ وزد
زبانِ آتشکدهٔ جهنم بطعن و طنز بگلزارِ ابراهیم دراز گردد از غبارِ قدم
ساکنانش صفاهانیان برای مرض العینِ خویش سرمه درست ساختند
و بوی یوسف طلعتانِ آن عزیز خواطر روحِ تازه بتنِ پژمرده و کهنهٔ کنعان
انداخت اگر آن روکشِ ارم بنور پاشی و ضیاریزی ویرانهٔ تیره و تار
گیتی را تجلی آباد نمی نمود یکسره ظلمت نصیب همیشه از سیاه بختی برنگِ خالِ
عذارِ زنگی می بود بمقابلِ پایهٔ کرسیِ عمارتِ رفیعش قصورِ هشت بهشت
معترف القصور و حورانِ خلد برین منظارهٔ نرگسِ کیفی چشمانِ پریوش
آن سرشت همه سرو قامت ملیحانِ آن فردوس البلاد نیز در شهرتِ سبز رنگی
برافراشتند صبیحانِ عرب و عجم دفترِ خوبی و محبوبی را در آبِ غیرت انداختند
مشاهدهٔ پستیِ زمینش که مولد و موطنِ اردی بهشت و فرودین است
تیر قامتِ جوانان را کمانِ آسمانی سازد و مستانه بلندی ایکه آن شهر یار
شهر یا پیرانِ کوژ پشت و خمیده کمرانِ ... السیر و قدی می نوازد
تماشائیش طلسم احاطهٔ نگارخانهٔ چین غریب الوطنی موصوف شده
و سیاحانِ قصرِ سیرِ دنیا و ما فیها بعدِ ملاحظهٔ القطب معروف شده نیز شهر
محسودِ باغِ جنان ٭ که خاکش بود جمله عنبر فشان ٭ ز رو کس نبینی
که نالان بود ٭ شفاخانهٔ خسته حالان بود ٭ بود از برای ستمدیدگان ٭

ز آفات هر گونه دار الامان ❁ بهار از چمنهای آن دلستان ❁ بهر سو بهر
رنگ و بوار مغان ❁ در و هست نشو و نمار او طن ❁ و زجه بهر دو بایده
بر خویشتن ❁ در آن نام اندوه گردیده گم ❁ مگر خلقت اوست از لای خم
دوران هر کرا آید غمین و حزین ❁ شود با تمنای خود همنشین ❁ با دو بخت
و اقبال رو آورد ❁ طرب مژده از چار سو آورد ❁ قیام جسم و کالبد انسانی
بر اربع عناصر موقوف و منحصر است و بقای آن ملک نو آئین بذات منبع الحسنات
و مخزن البرکات آن سلیمان پیکر است که آن را ابر بخشایش خار و گل را
آب دهد و از نظر نامیه اثرش جز و کل را رنگ برد اگر جودش دست
عنایت پدرانه بر سر یکسان نگذاشتی صدف بر قطرهٔ نیسان شفقت مادری
روا نداشتی ❁ عطا کرده هست لعل و گوهر ❁ جواد و شاهی بدنیا هست کمتر ❁
بعالی همتی ممدوح عالم ❁ بر جودش بخیلی بود حاتم ❁ در شجاعت
بجز آن هژبر و اشجع آهنین جگر یک هژبر بزرگ گروهای ایزدی احدی
قابل تخت و تاج نیست زیرا که در جنگ و جدل سوای تائید و توفیق
یزدانی بمعاونت هیچ معین و ظهیر و ممد و نصیر محتاج نیست چهرهٔ بختمندی
و نصرت بنور صمصام و سوی مزاجش افروخته و دیدهٔ سعادتمندان
ناتوان بین که مایهٔ عین الکمال است بنوک سنانش دوخته ❁ عدو گر کند
با تیغش ستیم ❁ شود زهره اش آب و گردد دو نیم ❁ خدنگش کرشل
اجل جان رباست ❁ تیرش قضا و قدر بخطاست ❁ شهرهٔ عدالت
[illegible] نواخته و آشوب فتن و حوادث را
[illegible] ان [illegible] خواب [illegible] بعهد دولت [illegible]

راهزنی بعجز مضطرب یافته نمیشود و در آوان نصفت اقتران او سوای جامِ
مطرب خونخواری مشاهده نمی رود ❊ جهان گرد انصافِ آنرا اسپر ❊ ستم در
گریبان کشیده ست سر ❊ کجی از دلِ کج نهادان برفت ❊ رم از طبع وحشی
نژادان برفت ❊ اگرچه عروس لاملک الا بالعدل پسندیده ست لیکن آنرا
از پیرایهٔ لاعدل الا بالسیاسة ناگزیر که ضعف السیاسة آفة الریاسة معروف و
مشهور است و در کتب مسطور از سیاستش حدقهٔ چشم شیران سرمه دانِ
غزالان گردیده و نهالِ آتشِ سرخ لباس در آب نشو و نما رسیده ❊ از
سیاستش نهاد طرفِ کلاه ❊ چون گل تازه برگ بر اشجار ❊ تا بشام از صباح
پرتو مهر پرورده طفلِ سایه را بکنار ❊ در علوم عربیه و فارسیه عموماً
و نظم و نثر خصوصاً صاحب ... حسان فرزدق و سحبان زانوی ادب ته کرده و فردوسی
و نظامی خاقانی و جامی بساطِ شاگردی گسترده بوفورِ فضل و دانش قطب
سپهر اطلسی را طفلی دوانِ دبستان فیضان خود میداند و شمس فلکِ چارمین
با چنین روشن دلی ما بدرس گاهِ افاضت او شمسیه میخواند هر سخنِ آبدار
و بیت دلپسندش گوهر آویزهٔ گوشِ اهل تمیز و هر نکتهٔ یکتا و جمیلش مانند
یوسف در چشم ... ما عزیز از سوادِ خامهٔ مشکبار آهوی لفظی بخطا نجسته و افکار
صحت شعارش ... بسهو غلط نابسته مرقوماتِ حلاوت آمیز چون
عتاب لب شیرین ابان جانفزا و مکتوباتِ راحت خیز مثلِ وصالِ محبوبان
دلکشا در انجمن عدالت و ارا حکومت خود ... فضلا و علما و شعرا و کملا رشکِ
محفل ابراهیم عادل شاه و سلطان سنجر و غیرت بزم کیقباد و جمشید و سکندر
محمود ... و انعام ... عاطفت و اکرام گلشن امانی و آمال

آن طائفہ جلیلہ و فرقہ جزیلہ را اخص می اندوزد نضارت ابدی فرمود * طبعش
گل شگفتہ بود در بہار علم * سیراب گشتہ اند و جویبار علم * لطفش بسکہ تربیت
اہل علم کردہ * دار السرور گشتہ بد بنیاد علم * ذرّہ بمقدار ہمین تجلیات
خلق و مہر بانیش چون شمس تابان پیدا انوار و قطرۂ کم وقار از آبرو
بخشش ہم پہلوی قلزم ذخار روایۃ الشفقۃ علی خلق اللہ در جریدۂ روزگار
ثبت کردہ خوشخوئی اوست و نقش التعظیم لامر اللہ بر اوراق لیل و نہار
رقم زدۂ تازہ روئی اوست از صفای قلب آن روحانی منش براقت
پروردۂ بطن صدف در پردۂ حجاب متواری و از بہار رفق و نرمی
عادتش نزہت نسرین و نسترن در غنچہ شرمساری * سازگاری
رسینہ کین بیز * زابر قہر و خشم چین بیرد * عفو و ترحم
بحدیکہ ہر عاصی خطاکار و مجرم تقصیروار سر شرمندگی و انفعال
بر پشت پا دوختہ بیاید آن عذر نیوشش توبہ و استغفار پشیمانی و اعتذار
آثم معذور را با اجابت و سماعت مقرون نماید بلکہ از غایت نیکی ہر خطا بدی
آن نامہ سیاہ رقم نسخ کند و قہر و عتاب را کہ صفت قہارست گلو فشردہ بکشد
عفو گناہ از اثر مردی ست * عفو ہمین خاصیت آدمی ست * گرچہ عدو
لائق افگندگی است * بہتر از آن لذت بخشندگی است * باطن قدسی
مواطن آن ہادی طریق دوستی رب ودود بہ بادۂ طہور عشق نفسانی
حقیقی سرشار و مخمور و ظاہر طاہر آن خضر وادی ذوق وجدانی از حسن
و وساوس محبت بہیمی و مجازی صد مرحلہ دور و دیدۂ ابلیس اہمال
فریب را بسوزن جلوۂ از اجتناب دوختہ و ذخائر حظوظ جسمانی را

باآتشِ لذتِ روحانی ودروعانی پاک سوخته ✤ خدا رانیست مخلوقی
به از عشق ✤ خرد را نیست معشوقی به از عشق ✤ زفیضش حُسن را سرمایهٔ
ناز ✤ بغمزه یاران وخوبانِ طناز ✤ از شیرینیِ کلامی آن صدر نشینِ
بلاطفت مذاقِ تلخکامان چرا عذب البیان ورطب اللسان نشود
ونطقِ ناطقهٔ طوطیانِ شیرین زبان چگونه لال نگردد که حینِ گویائی زبان
خوشخندش از عقیقین برگِ گل با قندی آمیزد و از رشک وحسدِ تکلمش
دیدهٔ مرواریدچسان خون نگرید و نیستان از چهره وبعرقِ ندامت تر نباشد
که درجِ دهانش وقتِ حرف زدن دریا دریا دُرِ معنی ومعدن معدن گوهر
نکته دانی میریزد ومزاج پسندانِ بی رنج ومطایبه کنانِ بذله سنج لطائفِ
آن رنگین بیان بر بیاضِ حافظه نگاشته اند وازکیمیای حُسن طبع شناس
ازنکاتِ حکمت آیات فیضها بر داشته اند ✤ سخنِ خوش به تر ومرحکیم ✤
بتر آید ز بخشش زر وسیم ✤ آبادی وآسودگیِ رعایا وبرایا بدرجهٔ اتم
محکم اساس وقوی بنیاد گردید وبربادی وویرانی افتادگی وپریشانی
لباسِ خاصیتِ عنقا در برکشید تا تردد کردنِ پیکِ سبک خرامِ نگاه در
هر قریه ودیهه وناحیه یک وجب زمینِ غیر مزروع که مانند دلهای عاشقان
مالا مال خرابه باشد هرگز در نظر نیاید ودرهیچ منزل ومقام مسافری
وتاجری از تلفِ مال وتضیعِ منال خود لب بحکایتِ شکایت نگشاید ✤
بعهدِ او بغصب از کسی چیزی نبرد الا ✤ دهانِ دلبران دلها ولی آنهم
بمهربانی ✤ نتیجه السعی آبای علوی خلاصة الاعراض امهاتِ سفلی تکیه گاه
طالعِ همایون پشت پناه [illegible] معنی عباراتِ حشمت اقبال

تفسیرِ آیتِ جاه و جلال فخر فرمانروایانِ هفت اقلیم تاج بخشِ اربابِ تخت
و دیهیم مصطفی سیرت مرتضی افعال بوذر صفت و سلمان خصال پیل
زور بی آزار شیر دل و دشمن شکار رایۀ صفدری و عینِ حیا تخم مردمی و خرمن
وفا دانای رموزِ اسرارِ آفرینش خرد آموزِ اصحابِ دانش و بینش
ملاذ الامرا معاذ الرؤسا صاحبِ کشف و کرامات خداوندِ خوارقِ عادات
منوچهر فر و قباد روش کاؤس حشمت و کیخسرو منش ظلِّ سبحان خلیفة الرحمان
خادمِ حضرتِ ختمی پناهی حاجیِ حرمین شریفین مشیرِ قیصرِ هند ابد الله
ظلال مراحمه علی مفارق العالمین جنابِ هلال رکاب نواب
کلب علی خان صاحب بهادر فرزندِ دلپذیرِ دولتِ انگلشیه
رئیس والا و راعظم طبقهٔ اعلای ستارهٔ هند خلد الله ملکه علی المومنین
والمسلمین بیاوریِ توفیقاتِ آسمانی و مددگاریِ تائیداتِ یزدانی خانهٔ
عاقبت اندیشی و کاشانهٔ آل بینی را معمور ساختند و باحیای رسم
بهینِ خواقینِ پیشین و آئینِ خوشترینِ سلاطینِ نخستین پرداختند
از آنجاست که مضمونِ الولد سر لابیه پیشِ نظر داشته و بازدیادِ تعظیم
و توقیرِ عمل صالح همت گماشته کاغذِ درخواستِ قائم مقامی خلف الصدق
نورِ دیدهٔ جهان صدرِ بلند قدر و بدرِ کامل و عقل پرور درّة التاج نامور
ممتاز مقدمة الجیش دلاورانِ سرفراز دیباچهٔ صحیفهٔ سروری فیروزی
دیباجِ رخسارهٔ فتح و فیروزی موسی دست و عیسی دم
مبارک سیر و برکت قدم تاهیدِ عشرت و عطاردِ فطنت عمدهٔ رقم
خانهٔ قدرت رافعِ رایاتِ ملتِ نبوی شیدا ارکانِ شریعتِ مصطفوی عالی

نژادِ والاشان و بیم بخش و باج ستان قوای حمایتش بستارگی هر که مانند
هما سایه افگند بر اوجِ سعادتش رساند و تیسانِ مکرمتش چون بر کشتِ امیدِ
بینوایان گذر کند گوهرِ بی نیازی فشاند در جنب جود و همم و سخا و کرم
صیتِ حاتم صدائیست موهوم و شهرتِ معن بن زائده امریست نامعلوم
تا مصقلهٔ سخاوتِ بیدریغش زنگِ فقدان کاید گنجهانهٔ زر و در آرزو بکام دل
دریزه زری برخود نکشود از نسیمِ فیض و احسانِ بیکرانش ساحتِ جهان همچو
روضهٔ جنان جاوید بهار و از رشحاتِ سحابِ بذل و امتنانِ نمایانش ریاضِ
آمالِ عالمیان جَنّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ❊ دستش ابر بست
که گوهر بارد ❊ بلکه خورشید صفت زر بارد ❊ گر چنین ز ابرِ کفش تر گردد ❊
هر گل از وی طبق زر گردد ❊ بشجاعت و شهامت وقتی که شیرِ
عزیمت و اراده صف شکنی بجود می افروزد سینهٔ مخالفان را چون شعلهٔ
صاعقه هیکلم میسوزد کمندِ دیو بندِ افعی مانندش زنجیرِ گلوی دشمنان و گرزِ
البرز صولتش سر شکنِ گردن کشان گرد صحرای گیسه و دارش صندلِ
پیشانیِ ماهِ تمام و موجِ خونِ معرکهٔ کارزارش غازهٔ روی بهرام
بشمشیرش که از نصرت سرشتند ❊ دعای سیفی از جوهر نوشتند ❊
نگر بدخشم خون بر خویشتن چون ❊ که زخمِ تیر او چشمی ست پر خون ❊ عدل
کرم پیشهٔ آن عرش بارگاهِ خلائق پناه بتدبیرِ سحر تاثیر در آفاق نشوها
دوانیده و باران تقدیر از ان ریشه نخلهای امن و امان رویانیده گلزار
عالم خزان دیده را بآبیاری عدالت چنان سر سبز گردانید که دیگر روی
پژمردگی نخواهد دید و از شورشکدهٔ جهان چنان گرد بیداد فرو نشانید که

که تا قیامت هیچ دلی نام غبار کدورت نخواهد شنید ❊ زعدلش در جهان
وکدورت نیست ❊ بجز مضمون بعهدش بسته نیست ❊ رسا شد
نغمۀ شادی بعهدش ❊ بجز نی نیست فریادی بعهدش ❊ بجدی
رنج وغم گردیده نایاب ❊ نه بیند طفل روی گریه در خواب ❊
از سیاستش روبروی عاشقان معشوقان ترش نشده سرکه
بجبین نمی فروشند ومار وطاوس از مخالفت ازلی باز مانده بیجا
ومصاحبت می کوشند باوجود اجتماع ضدین هر عنصر برجای خود
قائم وقادر بوده از اندرون دائرۀ اعتدال پا بیرون نمی گذارد
وضعیفی را هیچ قوی بطمانچه وحشت بلکه بسخن درشت عمداً چه سهواً
هم نمی آزارد ❊ اگر قهرش باتش در ستیزد ❊ چو اشک شمع خون شعله
ریزد ❊ بلطفش شمع اگر جوید توسل ❊ بجای شعله از جیبش دمد گل ❊
در علم معقول ومنقول مهارت بجائے رسانیده که ارباب مدارس
تحقیق واصحاب مجالس تدقیق از معانی دیرابیش پهلو تهی کرده
بقبول الزام التزام دارند ودر عنفوان شباب بقابلیت واستعداد
خود را چنان رشید گردانیده که شیخ وشاب مسجد بیان مع رد سوالات
بحجاب عذرات مسموع رو می آرند شاهدان ریاحین افکار
بهار طبعان از فیض بهارستان محفل نازنینان عبارتش
اکتساب سبز بختیهای سرمدی می نمایند ودوشیزگان گل ویاسمین
طبائع سخنوران بیش تازه روئی (همیشه ۱۲) لاله عذاران (دختران باکره ۱۲) استعارات آتش پی ریزند
آب ورنگ ابدی می آیند ودهن وقادش صرافان سخنوری را محکی ست

قابل وطبع نقادش جوہریان چارسوی ہنر پروری را میزانی ست
کامل بہر کہ بود علم و عمل شان او ٭ خوبی کونین شود آن او ٭
وانکہ ز علمش نبود بہرہ ٭ زندہ بنام ست بگو مردہ ٭ ور حقیقت ببین و
ساعت سعادت قرین کہ اسباب حصول مقاصد مہیا و آمادہ بود
ارسال داشتند و گورنمنٹ بہادر لا زالت شموس انصافہم طالعۃ بکمال
مہربانی وقدر دانی انگشت قبول بر دیدہ گذاشتند بالجملہ نوید بلند
پایگی یافتن تخت و لیعہدی بجلوس میمنت مانوس جناب نواب
مشتاق علیخان صاحب بہادر بالقابہ گریبان خاطر
ترقی خواہان سراپا آرزو و امیدرا لبریز ریاحین فرحت و سرور
گردانید و ستم کشیدگان خزان اندوہ و غم و کلفت دیدگان برگ
ریزان رنج و الم را مژدۂ قدوم آوردی بہشت ہزاران فرخی و کامرانی
بپردۂ گوش سانند بہار طراوت آئین فرحت و نشاط چمن زار آفاق
سرمایہ سبز بختیہای حاصل ارزانی نمود و مشاطہ روزگار بگلگونہ پیرائی
بہجت و انبساط جلوہ شاہدان گیتی افزود و صدای نقارہ شادی
و سرور و طنطنہ آواز و بشاشت و حبور شش جہت زمانہ انتشار
گزید و آہنگ تحیت و نوای تہنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمرہ
انسان بچرخ برین رسید ٭ بلی وقت ست کہ ہر کس طرب آغاز کند ٭
اسباب سرود رقص را ساز کند ٭ از شادی و خرمی و عیش و عشرت ٭
عالم بر خویش بالد و ناز کند ٭ عرصۂ جہان بشگفتگی گلہای رنگارنگ
رشک چمن جنان ست و فضای عالم از کثرت لالہ وار غوان بحیرت

گلگون رخشان از لب هر ذی حیات ترانهٔ مبارک باد در چکیدن و تیزابی
وشنگ زنی بدستِ هر اشتلی ابر آزاری سرگرم روغن مالیدن بهر طرف
سازِ طرب و نشاط کوک ست و هر جا که نگاه راگذر می افتد رگ یاقوت
رمانی تارِ طنبورِ بقلوک است کوچه بکوچه و خانه بخانه خوشدلی بر خود می بالد
و شادی بتاراجِ لشکرِ غم آستین می مالد تو فورِ فخر و عز و زمینیان را
در نهادنِ پا بر آسمانیان تامل و گدائی کاسه بکف را از فرطِ عیش و عشرت
در نشستن با خسروانِ عالیشان تساهل شورِ جلاجل زنی برگِ
درختان در گنبدِ افلاک پیچیده و غلغلهٔ دهل نوازی غنچه به سمت السری
رسیده مطربِ نسیم سحرگاهی بر قانونِ نهر آب مصروف تارهای امواج
کشیدن و سحر بار پروردگان عهد خیابان وقتِ بگوش خوردنِ صدای
زمزمه اش وقفِ جنبیدن شب دیجورِ رنجهای دیرین بروزِ روشن
خرسندی و خرمی تبدل یافت و صبح وصولِ تمنا بدادیدهٔ غلط کردگان
شام ناکامی شتافت ملازمانِ کارگزار باهتمام محفلِ بهشت آئین
سرفراز و خواصانِ سلیقه کردار بندائی حی علی العیش بلند آوازه
مغنیانِ رنگین نوا نغمهٔ دلنواز ترانه ریز و رامشگران ناهید لقا برقص
طرب خیز ساقیانِ حسینِ لاله رخسار جام پیمای بادهٔ حسن و دلربائی
محبوبانِ گلعذار از شورِ ملاحت نمک بر خوان دلفریبی و شیرین ادائی
رقاصِ چرخ از کمالِ مسرت در اندازِ چرخ زنی و قوالِ سپهر بنوازش
جلاجلِ مهر و ماه سرگرم طرحِ نشاط افکنی ساکنانِ ملاء اعلی بتماشای
عشرت کدهٔ دوران از آسمان فرود آمده [illegible] با [illegible] العیش

دیگر

کشکند زمرحمت نواب فیجاه	بگلزار جهان شاداب مانند
هزبر پیل وش کلب علیخان	بقوت تا قی سهراب مانند
الهی دشمنان وحاسد انش	بعالم تا ابد نایاب مانند
پسر را جانشین خویش کرده	کر راحت بخش شیخ وشاب مانند
بصحت هردو مثل خضر والیاس	ز عمر خویش بهره یاب مانند

بود ای شستری گر فکر تاریخ
بگو شمس و قمر یا تاب مانند

احکم الحاکمین حضرت رب العالمین ان سعدین چرخ خلافت وکشورستانی و قطبین گردون سلطنت وجهانبانی دو مصباح فروزندهٔ شبستان ابهت وصولت و دو قندیل محراب ایوان عظمت وشوکت و دو شمع نورتکدهٔ مجد و اعتلا و دو ودیعهٔ رزق وروزی را جلوه افزای انجمن گیتی دارا دبالنون والصاد الی یوم التناد نظم دل هردو شمس و قمر شاد باد ٭ تن و جان باسائش آباد باد ٭ ز انها بتخت ارجمندی بود ٭ بتاج و کله سربلندی بود ٭ نماند ز اندوه و غم در جهان ٭ نشانی مگر در دل دشمنان ٭ بود تا در ایوان گردان سپهر ٭ بتابندگی اختر ماه و مهر ٭ زیاده شود عمر و دولت بکام ٭ بحق محمد علیه السلام

تقریظ

رقم زدۂ کلک گوہر سلک ناظم و ناثر بے بدل یا انگریزی فارسی و ناگری
از امثال و اقران افضل در ریختہ گوئی با عیشی و ناسخ و آتش ہمسنگ
و ہم سنگ و در کبت و دوہرا فیضیاب از سورداس و تلسی داس
و گنگ جوہر فرد در اوصاف انسانیت منشی شنکر دیال صاحب
فرحت شاگرد منشی جواہر سنگھ جوہر سلمہ اللہ الاکبر

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہست پے غنچہ خاطر نسیم

این حرف چند ست ریختہ قلم زبان و زبان قلم بندۂ بی قدرت
تنگ زبان آوران زبان فروش کہ زبان نازک کردن ند اللہ شنکر دیال فرحت
غفر اللہ ذنوبہ و ستر عیوبہ در مدح و ثنای رسالۂ نگارخانۂ خیال کہ عجائب نگاری ست
بیکنار و بے پایان و در ظلمات معانیش چشمۂ حیوان نمایان فقرات
حلاوت در آغوشش شیرین تر از تلخی دشنام شکرین لبان و نکات آب و
تاب پرورش او گہر ہائے درخشندہ و رشتۂ جان الفاظش بہ رنگ گلہای
تر و تازہ و رنگین شگفتہ گلزار و سطور و بین السطور جنات تجری من
تحتہا الانہار عباراتش ہوش از سر ربای عندلیبان گلشن فضل و ہنر
و استعاراتش نظارہ فریب اہل دانش و نظر سوادش بیاض عارض سیمتن
نسوان و بیاضش سواد چشم حور نژادان شنگرف لطیفۂ آشنائی ست
و رنگین نقش اصل خاتم سلیمانی من اولہ الی آخرہ ہمہ عام فہم و خاص پسند

و مطالبش جمله جگر بند و روح پیوند آور اوراقش جمعیت خاطر پریشان
واجزایش مرهم نه زخم سینه ریشان کارنامه نگارین ست و نگارخانه
نو آئین جواهر خزینه سخن ظهوری ست که از پستان یک مادر شیر خورده
و زاده خاطر ملا طغرا بر کت وانگیزش از زادهای طبع دیگران گوی سبقت
برده دیده از دیدن او بیرنگ گردد و دل بجنبش وحشت نپذیرد ساخته
و پرداخته فکر متین و بهین نتیجه اندیشه مبین اختر تجلی پاش اوج لطائف
گستری قمر جان نام عرف بی منجهو صاحبه تخلص مشتری عمم کمالها
و دام جمالها در محفلی که شمع طلا قتش سرگرم بزم افروزی ست جان
فصیحان عالم پروانه وار سپند دلسوزی قربان رنگینی تحریرش که هر جمله
نزاویده خامه او رونق سویدای دل لیلی صورتان براعت ست
و بلاگردان پرتمکینی تقریر که هر محاوره چکیده ناطقه او سامعه نواز
لذاعت تخنوری که گویائی نامی معاصران را در کنار مهربانی و قدردانی
او پرورش دوام حاصل و آن انصاف نوازی که تعریف و توصیفش
شمال همسران و کمتران واصل و شامل اگر شاخسار طبعی زود برویش
گلی بر بیرد مانند طره بیسر قبول میگذارد و گر بلبل کلک کسی پیش
او صفیر بے نظیر بر انگیزد از خوش آهنگ ترانه هزار نغمه داودی میشمارد
در راهی سینه فلک ثوابت طبع وقادش بدرخشانی آب از رخ
گوهر شب چراغ می رباید و لالی بهیه اصداف ذهن نقادش از
نور تابانی خورشید منور را تب و تاب رشک و حسد حوالیمه مایه بد
و آب و هوای موافقت و مساعدت زمانه در خیابان کلاستش

هر گل برنگِ نیرنگی جلوه آرا و با سلسلهٔ ورق گردانیِ صحائفِ تعلیم
اساتذهٔ هم عصر و هم سن الفِ زبان بشکر شاگردیش وا و بسر صفحاتِ
مدادش دیده بخت تیرهٔ شعرگوی روشن و بابِ جاودانِ افکارِ طبیعی
و دلیقش زندگانیِ جاودانیِ مضامینِ نو و کهن از مطالبِ سکتهٔ نویسش
درستیِ دوا می شکستِ فنونِ لطیف پیدا و از تصنیفِ انیقه واجب التوقیر
دستور العمل لنظم و النسق شهرستانِ علوم شریف هویدا و این سفینهٔ
خجسته و ارجمند هر کس از نازک خیالانِ حقیقت رس با امید خریداری
آن گنجینهٔ گرانبها به استعداد الادست غوطهٔ غوص تازه و جدید اجناس
عالیة الاثمانِ معانیِ بی اندازه و نو رسیده در دکانِ ظهور ریزه و قی
هم چیده الٰهی تا کتابِ زرنگارِ فلک بلوحِ سیمینِ ماه زیب فزاست و جدولِ
طلائیِ ناخنِ مهرِ منیر زیباست اوراقِ این نسخهٔ مطبوع و مرغوب که جلدش
از ادیمِ سپهرِ سفتین سبز و شیرازه حسن آگین و صفا آئینش از تارِ نظر
رشتهٔ گیسوی حور العین می زیبد از هم ریخته و پاشیده مباد بالنون
والصاد الی یوم التناد و تا سواد و بیاضِ لیل و نهار رونقِ صفحهٔ روزگار است
وانشای تسخیرِ عالم سنتی دفترِ چرخِ چارمین را در اختیار و اقتدار است
از کمالِ شاهدِ سرا پا غنج و دلالِ این نامه بدحت قرین چشمِ بد نظران
دور باد و عین الکمالِ دشمنانِ مصنفش را بنوکِ سنانِ جانستان
مهرِ خود کور کن بمحمد و آله الامجاد